



## در مورد

### "استراتژی جدید امریکا در افغانستان"

بالاخره پس از ماه‌ها تعلل، دولت تحت رهبری ترامپ در امریکا، "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" را اعلام کرد. جوانب زیادی از جزئیات تفصیلی "استراتژی...مذکور هنوز پوشیده باقی مانده است. اما جنبه‌های مهمی از آن که تا حال برملا شده و در رسانه‌ها مطرح گردیده است، قرار ذیل است:

- 1 - لغو تقسیم‌اوقات خروج قوا از افغانستان.
- 2 - افزایش قوای اشغال‌گر امریکایی در افغانستان، فعلاً در حدود سه هزار نفر.
- 3 - تشدید عملیات‌های هوایی توسط قوای هوایی امریکا در افغانستان.
- 4 - تجهیز و آموزش بیش‌تر اردوی پوشالی رژیم دست‌نشانده.
- 5 - "عدم مداخله" در امور "ملت‌سازی" در افغانستان و تمرکز روی کشتن هرچه بیشتر "تروریست‌ها".
- 6 - جلوگیری از قدرت‌گیری مجدد طالبان و تلاش برای موقعیت قانونی بخشیدن به طالبان.
- 7 - نزدیکی‌های بیش‌تر با هند و تشدید فشارهای گوناگون بر پاکستان.
- 8 - تشدید صفت‌بندی امپریالیستی- ارتجاعی علیه چین و روسیه در اتحاد با امپریالیست‌های اروپایی، جاپان، استرالیا و هند.

این مسایل را مختصراً به بررسی می‌گیریم:

### لغو تقسیم‌اوقات خروج قوا از افغانستان

از زمان شروع تجاوز امپریالیست‌های امریکایی و متحدینش بر افغانستان، اشغال کشور توسط آن‌ها و شکل‌دهی به رژیم دست‌نشانده در افغانستان تا آخر ریاست جمهوری جورج بوش در امریکا، حضور قوای اشغال‌گر امپریالیستی در افغانستان و مشخصاً حضور قوای اشغال‌گر امپریالیستی امریکا در کشور، به تدریج افزایش یافت. اما علیرغم این افزایش قوای اشغال‌گر، مقاومت جنگی علیه آن‌ها افزایش یافته و به‌طور روزافزون در حال گسترش بود.

با شروع ریاست جمهوری بارک اوباما در امریکا، به تاسی از وعده‌های انتخاباتی او مبنی بر خاتمه بخشیدن مؤفقانه به جنگ افغانستان و خروج قوای امریکایی از افغانستان، کاخ سفید "استراتژی خروج از افغانستان" را مطرح کرد. اما آن "استراتژی" در واقع روپوشی روی افزایش وسیع قوای اشغال‌گر امپریالیستی و مشخصاً افزایش قوای اشغال‌گر امریکایی در کشور تا مرز یکصد هزار نفر در سال 2009 بود که یکجا با مجموع قوای اشغال‌گر متحدین امریکا در "ناتو" و بیرون از آن تا یکصد و پنجاه هزار نفر رسید.

"استراتژی خروج از افغانستان" ظاهراً مبتنی بر این فرضیه نظامی بود که این قوای امپریالیستی اشغال‌گر یکصد و پنجاه هزار نفری قادر خواهد بود در ظرف سه سال یعنی تا سال 2012 مقاومت جنگی علیه قوای اشغال‌گر و رژیم

دست‌نشانده را کاملاً سرکوب نماید و یا تا آن حدی آن را تضعیف نماید که زمینه برای خروج قوای اشغال‌گر امریکایی و متحدینش از افغانستان مساعد گردد. طبق این استراتژی قرار بود خروج تدریجی قوای اشغال‌گر امپریالیستی امریکا از افغانستان در اواخر 2012 شروع گردد و تا آخر سال 2014 قسمت اعظم این قوا از افغانستان بیرون رود. قوای باقی‌مانده نیز باید تا دو سال دیگر یعنی تا آخر سال 2016 از افغانستان خارج می‌گردیدند و در ختم این سال فقط یک هزار نفر قوای امریکایی به‌عنوان قوای امنیتی سفارت امریکا در افغانستان باقی می‌ماندند.

طبق این تقسیم اوقات و توأم با طرح این ادعای دروغین که طولانی‌ترین جنگ امریکا در خارج از آن کشور در حال تمام شدن است، قسمت اعظم قوای اشغال‌گر امپریالیست‌های امریکایی تا آخر سال 2014 از افغانستان بیرون رفتند. اما واقعیت مسلم و روشن این بود که جنگ امپریالیستی امریکا در افغانستان پایان نیافته بود. امپریالیست‌های امریکایی تلاش داشتند که قرارداد امنیتی با رژیم دست‌نشانده را نهایی سازند، رسماً در افغانستان پای‌گاه‌های نظامی استراتژیک دراز مدت به‌دست آورند و حضور دراز مدت قوای شان را در افغانستان گویا قانونی سازند. اما به دلایل مختلف، که درینجا لزومی ندارد در مورد آن به تفصیل صحبت نماییم، این آرزو برآورده نشد و رئیس جمهور رژیم دست‌نشانده با امضای آن موافقه نکرد. به این دلیل و همچنین به‌خاطر تشدید جنگ در افغانستان، تقسیم اوقات خروج قوای باقی‌مانده امریکایی از افغانستان به‌صورت دقیق مورد اجرا قرار نگرفت. برعلاوه در ایام آخر ریاست جمهوری بارک اوباما در امریکا، مخالفت تعداد زیادی از سناتوران جمهوری‌خواه و جنرالان ارتش امریکا با تعیین تقسیم اوقات برای خروج قوای اشغال‌گر امریکایی از افغانستان واضح و روشن بود و بنا به این دلیل نیز خروج قوای "باقی‌مانده" امریکایی از افغانستان در آن وقت به حالت تعلیق قرار گرفته بود.

پس از آن‌که دوران حاکمیت شاه شجاع سوم (حامد کرزی) به پایان رسید و رژیم دست‌نشانده به‌صورت "حکومت وحدت ملی" بر اریکه قدرت پوشالی تکیه زد، رژیم در همان اولین اوقات راه‌یابی به ارگ و کاخ سپیدار "قرار داد امنیتی" با اشغال‌گران امپریالیست امریکایی را امضا نمود. شباهت این "قرار داد امنیتی" با "قرار دادهای" گذشته میان امیران دست‌نشانده در کابل و استعمار انگلیس آن‌چنان روشن و واضح است که گویی از "قرار داد"های مذکور نسخه برداری شده باشد.

امضای این "قرار داد امنیتی" میان اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و رژیم دست‌نشانده واضحاً نشان داد که "استراتژی خروج" اوباما از افغانستان فقط یک عبارت میان‌تهی بود و آنچه که امپریالیست‌های امریکایی در پی آن بودند و هستند، نه خروج کامل از افغانستان بلکه حضور درازمدت در افغانستان بود و هست. در واقع اشغال‌گران امپریالیست امریکایی بر مبنای یک محاسبه دراز مدت استراتژیک منطقه‌یی و جهانی به افغانستان آمده‌اند و نه بر مبنای محاسبات تاکتیکی کوتاه مدت و زودگذر. به همین جهت ما از همان ابتدای تجاوز و اشغالگری امپریالیستی تا حال پیوسته گفته‌ایم که اشغال‌گران امریکایی به زودی از افغانستان رفتنی نیستند و ما باید برای پیش‌برد یک مبارزه و مقاومت همه‌جانبه بر محور جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و خائنین ملی دست‌نشانده‌شان آمادگی داشته باشیم.

بنابراین لغو تقسیم اوقات خروج قوای امریکایی از افغانستان، که گویا مهم‌ترین جزء استراتژی جدید امریکا در افغانستان را می‌سازد، یک عبارت میان‌تهی است. در واقع چنین تقسیم اوقاتی تا حال وجود نداشته است. این لغو لفظی تقسیم اوقات خروج قوا فقط می‌تواند اعتراف آشکاری باشد بر نیت و نقشه استراتژیک درازمدت امپریالیست‌های امریکایی مبنی بر حضور دراز مدت قوای اشغال‌گر شان در افغانستان. آنچه درین میان تازگی دارد این است که اکنون آن‌ها آشکارا ابراز می‌کنند که ممکن است نیروهای شان مثل مورد جاپان و کوریای جنوبی در افغانستان نیز ده‌ها سال باقی بمانند.

## افزایش قوای اشغال‌گر امریکایی در افغانستان

"استراتژی جدید امریکا در افغانستان" نه تنها لغو تقسیم اوقات خروج قوای اشغال‌گر امریکایی از افغانستان را در بر دارد، بلکه افزایش قوای مذکور در کشور را نیز شامل می‌گردد. در حال حاضر یک افزایش سه هزار نفری قوا در نظر گرفته شده است. اما راه برای افزایش بیش‌تر قوا در آینده نیز باز است و در صورت ضرورت عملی خواهد شد. بنابراین "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" در واقع استراتژی افزایش قوای اشغال‌گر امریکایی در

افغانستان است. در این استراتژی حدود و ثغور افزایش قوا نیز معین و مشخص نگردیده و هیچ محدودیتی برای آن در نظر گرفته نشده است.

اما واقعیت این است که امکان افزایش قوای امپریالیست‌های امریکایی در افغانستان از لحاظ عینی دچار محدودیت‌های شدید اقتصادی، نظامی و سیاسی است.

زمانی که در چوکات "استراتژی خروج از افغانستان" در زمان ریاست جمهوری اوباما، مجموع قوای اشغالگر امریکایی در افغانستان یکصد هزار نفر گردید، مخارج سالانه اقتصادی لشکرکشی امریکا بر افغانستان به یکصد میلیارد دلار رسید، یعنی یک میلیون دلار برای هر نظامی امریکایی در یک سال. ازین جهت حتی اگر طبق نرخ آن زمان محاسبه کنیم، علاوه شدن یک نظامی امریکایی به قوای امریکایی موجود در افغانستان، به معنای افزایش یک میلیون دلار در مصارف نظامی امریکا در افغانستان است.

مثلاً اعزام سه هزار نفر قوای تازه نفس امریکایی به افغانستان، از لحاظ اقتصادی به معنای سه میلیارد دلار مصارف اضافی نظامی برای امریکا در یک سال است و این رقم کمی کمتر از تمام مصارفی است که دولت امریکا برای تأمین مصارف سالانه چند صد هزار نفری قوای نظامی پوشالی رژیم دست‌نشانده در افغانستان می‌پردازد. به این ترتیب مصارف اقتصادی یک نظامی امریکایی در افغانستان برابر با مصارف اقتصادی صد نظامی اردوی پوشالی رژیم دست‌نشانده است. طبق این محاسبه، کل بودجه نظامی سالانه دولت امریکا که رقم سرسام‌آور هفتصد میلیارد دلار است، فقط برای تأمین مصارف یک لشکرکشی تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه هفتصد هزار نفری در شرایطی شبیه به شرایط افغانستان در خارج از امریکا کفایت می‌کند و نه بیش‌تر از آن.

طبق محاسباتی که در اواخر سال 2014 توسط خود منابع امریکایی به عمل آمده بود، مجموع مصارف نظامی امریکا در عراق و افغانستان بیش‌تر از دوهزار میلیارد دلار (دو تریلیون دلار) تخمین زده شده بود. در واقع یکی از عوامل نسبتاً مهمی که باعث گردید بحران اقتصادی چند سال قبل دامن امریکا را بگیرد و سپس به تمامی کشورهای امپریالیستی خورد و بزرگ غربی و به یک معنی به تمام جهان سرایت نماید، همین مصارف نظامی هنگفت امریکا در لشکرکشی‌های تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه اش بر افغانستان و عراق بود.

این نشان می‌دهد که حتی ابرقدرت امپریالیستی ای مثل ایالات متحده امریکا قادر نیست مصارف افزایش بسیار وسیع قوای اشغال‌گرش در افغانستان را متقبل گردد. حتی می‌توان گفت که در وضعیت اقتصادی کنونی امریکا، دولت امریکا قادر نیست مصارف یک لشکرکشی تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه دیگری مثل جنگ عراق را متقبل گردد یا مثلاً قوای اشغال‌گرش در افغانستان را تا یکصد هزار نفر افزایش دهد. این محدودیت صرفاً با وضعیت اقتصادی خود امریکا مرتبط نیست، بلکه با وضعیت اقتصادی متحدین امریکا در افغانستان نیز مرتبط است، کما این‌که تعدادی از متحدین امریکا در افغانستان، از میدان جنگ پا پس کشیده اند و گمان نمی‌رود که دیگر، حداقل در کوتاه مدت، دوباره به این میدان داخل گردند.

افزایش وسیع نیروهای نظامی اشغال‌گر امریکایی در افغانستان از لحاظ تعداد نفرات نیز ناممکن یا حداقل نهایت مشکل است. هم اکنون ایالات متحده امریکا در بیش‌تر از پنجاه کشور جهان و در بیش‌تر از یکصد و پنجاه پای‌گاه نظامی استراتژیک در خارج از امریکا حضور تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه دارد، به نحوی که قسمت‌های زیادی از ارتش امریکا در خارج از آن کشور و قسمت کمتر آن در داخل آن کشور مستقر است. در واقع ارتش امپریالیستی امریکا آن‌چنان در سطح وسیع در جهان پراکنده است که در تاریخ نظامی امپراتوری‌های گذشته و کنونی جهان بی‌سابقه یا حداقل کم‌سابقه است. وضعیت خود امریکا و جهان قسمی است که ارتش امریکا نمی‌تواند از هیچ بخشی از پای‌گاه‌های نظامی استراتژیک خود در جهان صرف‌نظر نماید، بلکه فقط می‌تواند بخش‌های معینی از نیروهای موجود در پای‌گاه‌های مذکور را کم‌وبیش در جاهای دیگر جابه‌جا نماید، که معمولاً نمی‌تواند کافی باشد و بر علاوه نمی‌تواند خالی از خطر باشد.

به‌طور مثال در لشکرکشی تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه امریکا بالای عراق، و همچنان در زمان حضور اشغال‌گرانه یکصد هزار نفری قوای اشغال‌گر امریکایی در افغانستان، امپریالیست‌های امریکایی مجبور گردیدند که علاوه از "لشکرکشی"های نظامی از پای‌گاه‌های ارتش امریکا در داخل امریکا و در خارج از امریکا بخشی از نیروهای احتیاط ارتش امریکا را نیز احضار نمایند. در هر دو مورد خلاهای قسمی نظامی هم در داخل امریکا و هم در پای‌گاه‌های نظامی امریکا در خارج از آن کشور به‌وجود آمد.

در حال حاضر، افزایش وسیع نیروهای نظامی امریکا در افغانستان از لحاظ سیاسی نیز شدیداً دچار محدودیت است. یکی از این محدودیت‌ها مخالفت وسیع سیاسی علیه دولت تحت رهبری ترامپ در امریکا است. در واقع به دلیل همین محدودیت سیاسی شدید دولت امریکا بود که تصمیم‌گیری در مورد "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" و فیصله نهایی در مورد آن چندین ماه طول کشید و وقتی هم که مورد تصمیم‌گیری و فیصله نهایی قرار گرفت و اعلام گردید، فقط یک افزایش فوری سه هزار نفری قوا در آن منظور گردید و نه بیش‌تر. برعلاوه به همین دلیل است که این افزایش سه هزار نفری قوا نیز تا حال عملی نگردیده است.

مشخصاً افزایش وسیع نیروهای نظامی امریکا در افغانستان باعث افزایش وسیع تلفات نیروهای امریکایی و افزایش وسیع مصارف نظامی امریکایی‌ها در افغانستان می‌گردد و هر دو مورد می‌تواند باعث افزایش جدی مخالفت سیاسی علیه دولت تحت رهبری ترامپ گردد.

در واقع دولت تحت رهبری ترامپ در امریکا از لحاظ موجودیت مخالفت وسیع سیاسی در امریکا علیه خود، از جهات سیاسی بسیاری دچار محدودیت است و نمی‌تواند برای اجرای برنامه‌های خود گام‌های وسیع بردارد، بلکه در هر موردی با احتیاط عمل می‌نماید تا باعث توسعه و تعمیق بیش‌تر مخالفت مذکور نگردد.

محدودیت سیاسی شدید دولت امریکا در افزایش نیروهای اشغالگر امریکایی در افغانستان، مربوط به متحدین امپریالیست امریکا در افغانستان نیز هست. روی کار آمدن دولت ترامپ در امریکا، اگر از یک‌جانب با بیرون رفتن برتانیه از اتحادیه اروپا هم‌زمان گردید، از جانب دیگر باعث دوری بیش‌تر فرانسه از امریکا و همچنان دوری نسبتاً قابل توجهی از امریکا گردید. به عبارت دیگر تضاد امپریالیزم امریکا با امپریالیزم فرانسه و امپریالیزم جرمنی، که دو قدرت امپریالیستی اصلی و هژمونیک در اتحادیه اروپا هستند، بیش‌تر گردیده و به این اعتبار باعث تشدید تضاد میان امپریالیست‌های امریکایی و امپریالیست‌های شامل در اتحادیه اروپا گردیده است.

علیرغم این مسایل، سیاست امپریالیست‌های امریکایی در مورد جنگ افغانستان همیشه این بوده و خواهد بود که قدرت‌های امپریالیستی متحد خود در ناتو را نیز در این جنگ شامل سازند و "مسئولیت"هایی را به آن‌ها بسپارند. بنابراین از یک‌جانب ناگزیر اند کاملاً خودسرانه و بدون مشوره با آن متحدین خود در مورد افزایش قوا در افغانستان تصمیم نگیرند، زیرا که میزان افزایش قوای امریکا در افغانستان، میزان افزایش قوای متحدین امریکا در افغانستان را نیز روشن می‌سازد و لازم است که امریکایی‌ها محدودیت‌های سیاسی قدرت‌های مذکور را نیز در نظر داشته باشند. طبق احصائیه‌های رسمی، در حال حاضر مجموعاً پانزده هزار نفر قوای امریکایی و سایر کشورهای عضو "ناتو" در افغانستان حضور اشغالگرانه دارند که یازده هزار نفر آن مربوط به امریکا و چهار هزار نفر آن مربوط به سایر کشورهای عضو "ناتو" هستند. این احتمال وجود دارد که افزایش سه هزار نفری قوای امریکا در افغانستان، افزایش دو هزار نفری قوای کشورهای دیگر عضو "ناتو" را به دنبال داشته باشد. به این ترتیب مجموع قوای اشغالگر امپریالیستی در کشور به بیست هزار نفر خواهد رسید.

جنبه دیگری از محدودیت سیاسی شدید دولت امریکا در افزایش وسیع نیروهای اشغال‌گرش در افغانستان، تلاش دولت امریکا برای جلوگیری از تشدید بیش‌تر تضادهای بین‌امپریالیستی امپریالیزم امریکا با امپریالیزم روسیه و سوسیال امپریالیزم چین است که در طی چند سال گذشته پیوسته توسعه و تعمیق یافته و ابعاد خطرناکی گرفته است. افغانستان یکی از عرصه‌های توسعه و تعمیق تضاد مذکور است و واضح است که افزایش وسیع قوای اشغال‌گر امریکایی در افغانستان با عکس‌العمل‌های جدی‌تر این دو قدرت بزرگ منطقه‌یی و جهانی روبرو خواهد شد.

## تشدید عملیات‌های هوایی توسط قوای هوایی امریکا در افغانستان

برتری هوایی قوای اشغال‌گر امپریالیستی، مشخصاً برتری هوایی قوای اشغال‌گر امریکایی، در افغانستان خیلی واضح و روشن است. در مقابل قوای هوایی مجهز، مدرن، نیرومند و آموزش دیده آن‌ها، یک قوای هوایی ضعیف و یک سیستم دفاع هوایی حداقل نیز وجود ندارد.

می‌توان گفت که از این لحاظ حتی قوای هوایی رژیم دست‌نشانده، که به تازگی توسط امریکایی‌ها با یک تعداد طیارات جنگی باقی‌مانده از جنگ جهانی دوم "مجهز" گردیده است، در افغانستان بی‌رقیب است.

در "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" تشدید دوبرابر عملیات‌های هوایی منظور گردیده و از چندی به این طرف عملاً آغاز گردیده است. مثلاً تنها در جریان عملیات‌های هوایی نه ماه گذشته توسط قوای هوایی امریکا در افغانستان در حدود دو هزار بمب پرتاب گردیده است. واضحاً باید اذعان نمود که این تشدید دوبرابر عملیات‌های هوایی تأثیرات فوری داشته و باعث شده است که دیگر مراکز چند ولایت از قبیل هلمند، ارزگان، قندوز، پکتیکا، فراه، سرپل، فاریاب و غیره در فصل جنگ امسال حداقل مورد تهدید فوری قرار نداشته باشند.

در واقع هدف اصلی تشدید دو برابر عملیات‌های هوایی قوای اشغال‌گر امپریالیستی، مشخصاً قوای هوایی امریکا در افغانستان، در قدم اول این است که از تجمع وسیع نظامی علیه خودشان و رژیم پوشالی که باعث می‌گردد مراکز ولایات مورد تهدید فوری قرار بگیرند و یا بزرگراه‌ها به‌صورت وسیع و برای مدت طولانی مسدود گردند، جلوگیری نماید.

تشدید دوبرابر عملیات‌های هوایی در افغانستان توسط قوای هوایی اشغال‌گر امریکایی باعث افزایش تلفات قوای مذکور نمی‌گردد، در حالی‌که امکان مورد آماج قرار گرفتن چهره‌های نظامی محوری "مخالفین مسلح" اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده را دوبرابر بیشتر می‌سازد.

در هر حال نه جلوگیری از تجمع وسیع نظامی "مخالفین مسلح" از طریق تشدید دوبرابر عملیات‌های هوایی قوای اشغال‌گر امپریالیستی می‌تواند باعث شکست قطعی آن‌ها گردد و نه مورد آماج قرار گرفتن چهره‌های نظامی محوری آن‌ها. شکست قطعی وارد کردن بر "مخالفین مسلح" مستلزم استفاده وسیع از نیروهای زمینی و تصرف قطعی مناطق تحت کنترل شان است و چون اجرای چنین برنامه‌ای توسط امپریالیست‌های اشغال‌گر و رژیم دست‌نشانده، حداقل فعلاً، مقدور نیست، کل "استراتژی جدید" امریکا در افغانستان حکم یک استراتژی جنگی فشاری برای وادار کردن طالبان (بزرگ‌ترین نیروی مخالف مسلح فعلی) به سازش با اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی را به‌خود می‌گیرد و نه یک استراتژی جنگی قاطع و فیصله‌کن.

## تجهیز و آموزش بیش‌تر پولیس و اردوی پوشالی رژیم دست‌نشانده

یک ابرقدرت امپریالیستی جهان‌خوار مثل ابرقدرت امپریالیستی امریکا که به‌یک معنی بر تمام جهان چنگ انداخته و با تمام قدرت‌های خورد و بزرگ در جهان از در دشمنی یا دوستی سروکار دارد، "قدرت خدایی" ندارد که "به‌تنهایی" تمام جهان را اداره نماید. این ابرقدرت امپریالیستی جهان‌خوار نه تنها به متحدین امپریالیست، بلکه به مزدوران و دست‌نشانده‌گان مرتجع نیز نیاز دارد. درین معنی ابرقدرت امپریالیستی اشغال‌گر امریکا در افغانستان به‌رژیم دست‌نشانده درین کشور نیازمند است تا گویا نشان دهد که حضور قوای امریکایی در افغانستان به معنای اشغال افغانستان نیست و افغانستان کشور مستقلی است که دارای "دولت" و "نیروی نظامی" مختص به‌خود است.

دلیلش این است که عصر استعمار کهن و مستعمره‌سازی رسمی کشورها توسط قدرت‌های استعماری به پایان رسیده و دیگر هیچ قدرت و ابرقدرتی در جهان نمی‌تواند در وضعیتی قرار بگیرد که رسماً این یا آن کشور را به مستعمره رسمی خود مبدل نماید. دقیقاً مثل برده‌داری که دیگر هیچ قدرت و فردی نمی‌تواند رسماً به برده‌گیری و برده‌داری بپردازد، کما این‌که هنوز برده‌داری عملی در جهان وجود دارد.

افغانستان کنونی کشوری است که عملاً تحت اشغال نیروهای امریکایی و متحدینش قرار دارد، اما اشغال‌گران امپریالیست نمی‌توانند این کشور را مستعمره رسمی شان اعلام نمایند، بلکه مدعی اند که افغانستان یک کشور مستقل است و حتی ادعا دارند که به‌خاطر حفظ موجودیتش به‌عنوان یک کشور مستقل درین‌جا "حضور" دارند.

بنابراین آن‌ها در همان اوایل اشغال افغانستان رژیم دست‌نشانده را شکل دادند و به‌سازمان‌دهی، تجهیز و آموزش پولیس و اردوی پوشالی این رژیم پرداختند. این‌که پولیس و اردوی پوشالی در طول زمان بیش‌تر از یک و نیم دهه گذشته به‌خوبی تجهیز و تسلیح نگردیده اند، ناشی از غفلت اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و انگلیسی و غیره نیست، بلکه ناشی از سیاست حساب‌شده آن‌ها است. آن‌ها در گذشته به‌صورت غیر مستقیم و از طریق پاکستان به سازمان‌دهی، تجهیز و آموزش طالبان پرداختند و حتی در وهله اول به طالبان اجازه دادند که پیوندهای شان را با القاعده تحکیم و گسترش دهند. وقتی این کمک‌رسانی‌ها از یک حد معین تجاوز نمود، طالبان از کنترل خارج شدند. این وضع می‌تواند در مورد پولیس و اردوی پوشالی رژیم دست‌نشانده نیز اتفاق بیفتد. چنان‌چه به‌صورت قسمی از چند سال به‌این‌طرف موجود است و تا حال ازین ناحیه ضربات محکمی بر نیروهای اشغال‌گر وارد گردیده است و

این احتمال وجود دارد که گسترده‌تر و عمیق‌تر گردد و خصلت نسبتاً وسیع‌تر محلی و منطقه‌ی پیدا نماید و حتی سرتاسری گردد. بنابراین در مورد سازمان‌دهی، تجهیز و آموزش پولیس و اردوی پوشالی محتاط هستند که مبادا از کنترل خارج شود. این پولیس و اردو باید از لحاظ تجهیزاتی، مالی، آموزشی، استخباراتی و غیره متکی به اشغال‌گران امپریالیست و دست‌نگر آن‌ها باشد تا نسبت به نیروهای اشغال‌گر، به ویژه نیروهای اشغال‌گر امریکایی، احساس عدم احتیاج پیدا نکند.

"تسلیم‌دهی مسئولیت‌های امنیتی" کشور به پولیس و اردوی پوشالی رژیم، که چند سال قبل با نمایشات فریبنده توسط اشغال‌گران امپریالیست به روی صحنه آورده شد، به این معنی بود که صرفاً رنگ و لعاب "افغانستانی‌سازی" جنگ امپریالیستی در کشور تیره‌تر گردد، نه آن‌که اشغال‌گران امپریالیست به‌کلی از افغانستان پا پس بکشند و حالت تحت اشغال بودن کشور پایان یابد. در حال حاضر که افزایش محدود قوای اشغال‌گر امپریالیستی امریکایی و غیر امریکایی، افزایش دوبرابر عملیات‌های هوایی نیروهای هوایی امریکا در افغانستان و تجهیز بیشتر پولیس و اردوی پوشالی روی دست است، به نظر نمی‌رسد که "افغانستانی‌سازی" جنگ امپریالیستی در کشور از لحاظ رسمی به‌کلی از میان برود، اما رنگ و لعاب آن کم‌رنگ‌تر می‌گردد و بالمقابل رنگ و لعاب حالت تحت اشغال بودن کشور تیره‌تر خواهد شد و واضح‌تر به چشم خواهد خورد. در چنین حالتی ولو این‌که ظاهر سازی «پیش‌برد جنگ تحت رهبری نیروهای افغان» همچنان حفظ گردد، رهبری حقیقی جنگ به‌نحو روشن‌تر از قبل به‌دست نیروهای اشغال‌گر امپریالیستی خواهد بود.

در هر حال در تجهیز و آموزش بیشتر پولیس و اردوی پوشالی توسط اشغال‌گران امپریالیست حالت فوق العاده ای اتفاق نخواهد افتاد و این نیروها به نیروهای کاملاً مسلح و آموزش دیده با سلاح‌ها و آموزش‌های مدرن امروزی مبدل نخواهند شد. درین چهارچوب، نیروی هوایی اردوی پوشالی تعداد بیشتری از طیارات امریکایی مستعمل باقی‌مانده از جنگ دوم جهانی تحویل خواهد گرفت و برای استفاده از آن‌ها آموزش خواهد دید.

از هم اکنون مشخص گردیده است که اشکال جدید ملیشه‌سازی، از قبیل اردوی محلی، نیز روی دست است. یکی از تأثیرات ایجاد قطعات اردوی محلی، که غالباً در بر گیرنده پرسونل نظامی سابق بیشتر از جهادی‌ها و یا منسوبین سابق اردوی رژیم خواهد بود، این است که تسلیحات و تجهیزات ولو مستعمل و آموزش‌های نظامی مربوط به ناتو در افغانستان گسترش بیشتری بیابد و سیستم تسلیحات، تجهیزات و آموزش‌های نظامی روسی در کشور بیشتر به حاشیه رانده شود. اما گسترش بیشتر اشکال جدید ملیشه‌سازی، که غالباً در پیوند مستقیم با مربیان نظامی امریکایی قرار خواهند داشت، باعث تشنت و پراگندگی بیشتر نیروهای نظامی رژیم خواهد شد و عدم تمرکز فرمان‌دهی در این نیروها را بیشتر از پیش خواهد ساخت. مسلماً چنین وضعی باعث تحکیم نظامی رژیم پوشالی نخواهد شد.

علیرغم این‌که مصارف صد نظامی رژیم برابر با مصارف یک نظامی اشغال‌گر امریکایی است، در چهارچوب "استراتژی جدید امریکا در افغانستان"، افزایش کمی نیروهای نظامی پوشالی گنجانده نشده و چنین به نظر می‌رسد که کمیت فعلی این نیروها حداکثر عددی نظامیان پوشالی در نظر گرفته شده است.

گذشته از تمامی مسایل فوق، ناتوانی ذاتی پولیس و اردوی رژیم دست‌نشانده به‌عنوان پولیس و اردوی پوشالی ساخته دست اشغال‌گران امپریالیست، از لحاظ ضعف شدید مورال جنگی و کمبود جدی انگیزه برای جنگیدن در رکاب امپریالیست‌های اشغال‌گر و یکی از فاسدترین رژیم‌های موجود در جهان، مشکل التیام‌ناپذیری است که با هیچ طرفند امپریالیستی و ارتجاعی قابل التیام نیست. تجهیز و آموزش میکانیکی این نیروی نظامی مبتلا به ضعف شدید مورال جنگی و کمبود جدی انگیزه برای جنگیدن، در هر سطحی که صورت بگیرد، مشکل ذاتی این نیرو را رفع نخواهد کرد.

## **"عدم مداخله" در امور "ملت‌سازی" و تمرکز روی کشتن هر چه بیشتر "تروریست‌ها"**

ادعای "ملت‌سازی" در افغانستان توسط اشغال‌گران امپریالیست ادعای بی‌بنیادی است که سراسر تاریخ ملل جهان نادرستی آن را ثابت ساخته است. ملت از طریق اشغال قلمرو یک کشور توسط نیروهای نظامی مهاجم خارجی و سلب استقلال سیاسی آن کشور ساخته نمی‌شود، بلکه کاملاً برعکس آن، یکی از مؤلفه‌های اصلی آن، برپایی مبارزه و مقاومت علیه نیروهای اشغال‌گر امپریالیستی ارتجاعی خارجی، این سلب‌کنندگان استقلال کشور و امحا

کنندگان هویت ملی مردمان کشور و پیش‌برد موفقانه آن مبارزه و مقاومت تا اخراج آن نیروها از کشور و کسب استقلال سیاسی کشور و احیای هویت ملی مردمان کشور است.

مؤلفه اصلی دیگر "ملت‌سازی"، مبارزه موفقانه علیه ساختارها، مناسبات و نیروهای ارتجاعی ضد ملی ماقبل سرمایه‌داری و سرنگونی این ساختارها، مناسبات و نیروها است و نه حفظ و ابقای ساختارها، مناسبات و حاکمیت نیروهای ارتجاعی فیودالی و بورژواکمپرادوری، آن‌هم در شکل ساختارها و مناسبات متکی بر اشغال‌گران و در قالب حاکمیت پوشالی ارتجاعی فیودالی و بورژواکمپرادوری رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست. پروسه ملت‌سازی در افغانستان ناگزیر باید پروسه مبارزه و مقاومت موفقانه علیه رژیم دست‌نشانده و سرنگونی آن، در پهلوی مبارزه و مقاومت موفقانه علیه اشغال‌گران امپریالیست، نیز باشد.

پس در طول مدت بیش‌تر از یک‌ونیم دهه گذشته، اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده تحت نام "ملت‌سازی" در افغانستان چه مصروفیت‌هایی داشته‌اند؟ آن‌ها در طول این مدت از یک‌طرف توسط قوای اشغال‌گر امپریالیست و قوای پوشالی سرکوب ملی را پیش برده‌اند و از طرف دیگر تلاش کرده‌اند که در میان مردمان افغانستان انقیادطلبی ملی را دامن بزنند و درین چهارچوب شکل‌دهی به رژیم دست‌نشانده یا طبق ادعای خودشان پروسه "دولت‌سازی" را به پیش سوق دهند.

واضح است که منظور از «عدم مداخله در امور ملت‌سازی» به هیچ وجهی به مفهوم عدم مداخله در امور فوق نیست و در واقع نمی‌تواند باشد. سرکوب ملی مردمان افغانستان و ترویج انقیادطلبی ملی در میان آن‌ها توسط اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده امور غیر قابل تعطیل هستند و نمی‌توانند وجود نداشته باشند. شکل‌دهی به رژیم دست‌نشانده یا پروسه "دولت‌سازی" ادعایی اشغال‌گران امپریالیست در افغانستان نیز غیر قابل تعطیل است. مثلاً تجهیز و آموزش بیش‌تر پولیس و اردوی پوشالی به عنوان یکی از اجزای مهم "استراتژی جدید امریکا در افغانستان"، غیرقابل تعطیل‌بودن سرکوب ملی و توأم با آن ترویج انقیادطلبی ملی توسط اشغال‌گران امپریالیست در افغانستان را می‌رساند.

در واقع، آنچه تحت نام عدم‌مداخله در امور ملت‌سازی در چوکات "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" مطرح گردیده است، بخشی از همین سرکوب ملی و ترویج انقیادطلبی ملی است.

یکی از تبارزات آشکار این "عدم مداخله" که از مدتی به این‌طرف واضحاً خود را نشان می‌دهد، تشدید هم‌زمان شوونیزم ملیتی دارودسته اشرف غنی در محور ارگ به شمول "ریاست اداره امور ریاست جمهوری" و "شورای امنیت ملی رژیم پوشالی" و ناسیونالیزم ارتجاعی ملیتی سایر باندهای شامل در رژیم است. این وضع نتیجه سیاست‌های آگاهانه امپریالیست‌های امریکایی و سایر امپریالیست‌های اشغال‌گر در افغانستان است، سیاستی که تحت پوشش "عدم مداخله در امور داخلی افغانستان" پیش برده می‌شود. این سیاست کاملاً جدید نیست و از همان روز اول تجاوز بر افغانستان و اشغال کشور توسط نیروهای امپریالیستی آغاز گردید و قبل از آن نیز به یک معنی وجود داشته است. تشدید کنونی تضادهای ملیتی میان ملیت‌های مختلف افغانستان نتیجه منطقی تشدید کنونی سیاست مذکور توسط اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده است، تا بدین وسیله در شرایط اشغال کشور و حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده، شکل‌گیری سرتاسری مقاومت ملی ناممکن گردد یا لااقل به تعویق بیفتد.

یکی از تبارزات آشکار دیگر این "عدم مداخله"، که همچنان از مدتی به این‌طرف واضحاً خود را نشان می‌دهد، تشدید گرایش‌های ارتجاعی ضد دموکراتیک، سرکوب‌گرانه، استبدادی و به اصطلاح اسلامی باندهای حاکم رژیم است. سیاست امپریالیستی ای که باعث تشدید این گرایش‌ها گردیده است، تحت عنوان پذیرش "نسبیت فرهنگی" پیش برده می‌شود. این سیاست نیز کاملاً جدید نیست و از همان روز اول تجاوز بر افغانستان و اشغال کشور توسط نیروهای امپریالیستی آغاز گردید و قبل از آن نیز به یک معنی وجود داشته است. تشدید کنونی گرایش‌های ارتجاعی ضد دموکراتیک، سرکوب‌گرانه و استبدادی باندهای حاکم رژیم نتیجه منطقی تشدید سیاست ارتجاع‌پروری، استبدادپروری و بنیادگرایی پروری توسط اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده است تا بدین طریق در ماندگان مرتجعی مثل گلبدین و نیروهای ارتجاعی زبونی مثل حزب اسلامی گلبدین را به‌طرف خودشان بکشانند.

این "عدم مداخله" واضحاً به ضرر تسلیم‌طلبان به اصطلاح چپی مثل سازمان‌های و بخش مرکز "ساما"، که به امید تطبیق به اصطلاح نورم‌های دموکراتیک بین‌المللی توسط اشغال‌گران امپریالیست در افغانستان هستند، تمام می‌شود و تا حال نیز تمام شده است.

«تمرکز روی کشتن هرچه بیش‌تر "تروریست‌ها"» عبارتی است که باید به معنای تشدید جنگ و افزایش تلفات جنگی "نیروهای مسلح مخالف" اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده و در عین حال افزایش تلفات جنگی

نیروهای مسلح رژیم پوشالی و افزایش کشت و کشتار اهالی ملکی افغانستان ترجمه و تفسیر گردد. درین چهارچوب، همان گونه که قبلاً بیان گردید تشدید دوبرابر عملیات‌های جنگی نیروهای هوایی اشغال‌گران امپریالیست امریکایی در افغانستان منظور گردیده است. بر علاوه احتمال افزایش عملیات‌های شبانه و حمله بر روستاها و خانه‌های مردم- که در زمان آخر حکومت پوشالی شاه شجاع سوم، حتی مورد مخالفت شدید رئیس جمهور رژیم پوشالی قرار داشت- و سایر اشکال "کشتار منتخب" وجود خواهد داشت. همچنان در صورت تجمع وسیع "نیروهای مسلح مخالف" اجرای عملیات‌های وسیع هوایی یا عملیات‌های وسیع زمینی و هوایی به‌طور هم‌زمان و به‌صورت مشترک توسط نیروهای اشغال‌گر و نیروهای پوشالی روی دست گرفته خواهد شد.

افزایش تلفات نیروهای مسلح رژیم پوشالی، نه تنها توسط "نیروهای مسلح مخالف" بلکه حتی توسط بمباران‌های طیارات نیروهای اشغال‌گر امپریالیست قابل پیش‌بینی است. اگر در همان اولین روزهای افزایش دوبرابر عملیات‌های هوایی نیروهای اشغال‌گر امپریالیست، یک گروه از نیروهای پولیس رژیم در ولسوالی گرشک ولایت هلمند قتل عام گردید، چنین قتل عام‌هایی در آینده نیز تکرار خواهد شد.

افزایش کشت و کشتار اهالی ملکی کشور نیز قابل پیش‌بینی است. بمباران چندی قبل مراسم عروسی در "شمالی" عملاً نشان داد که این افزایش در جریان تطبیق "استراتژی جدید امریکا در افغانستان"، یعنی در جریان تشدید جنگ امپریالیستی در افغانستان، غیر قابل اجتناب است و عذرخواهی‌های فریبکارانه نمی‌تواند جنایت‌بار بودن آنچه را که اتفاق افتاد و آنچه را که در آینده اتفاق خواهد افتاد، ببوشاند.

## جلوگیری از قدرت‌گیری مجدد طالبان و تلاش برای موقعیت قانونی بخشیدن به آن‌ها

رسانه‌های مربوط به اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده در افغانستان در مورد موجودیت "بیست گروه تروریست بین‌المللی" در کشور داد سخن می‌دهند. اما از قرار معلوم کلیت "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" از لحاظ سیاسی علیه طالبان توجیه گردیده و هدف سیاسی این استراتژی جلوگیری از قدرت‌گیری مجدد طالبان و تلاش برای موقعیت قانونی بخشیدن به آن‌ها اعلام گردیده است.

اعلام این هدف سیاسی از طرف اشغال‌گران امپریالیست امریکایی جوانب مختلفی دارد که لازم است روی مهم‌ترین جنبه‌های آن کمی مکت کنیم.

1 -- اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدین امپریالیست اشغال‌گرشان یکجا با رژیم دست‌نشانده آنان همیشه کوشیده اند و می‌کوشند که خود را ناجیان مردمان افغانستان از ارتجاع، استبداد، زن ستیزی، شوونیسم ملیتی، سرکوبگری، قوانین فوق‌العاده خشن طالبانی و القاعده و سایر گروه‌های اسلامیت خارجی متحد طالبان معرفی نمایند و به این طریق اشغال‌گری و وطن‌فروشی شان را موجه جلوه دهند. با تأسف باید گفت که این سیاست در شرایط ضعف مفرط نیروهای ملی، دموکراتیک و انقلابی، نبود جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در میدان جنگ مقاومت ضد اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده و میدان‌داری انحصاری جنگ مقاومت ارتجاعی طالبانی در صحنه کارزار، تا حد معینی، و حتی می‌توان گفت تا حد زیادی، کاربرد داشته است. عکس آن نیز صادق است؛ یعنی سیاست مذکور به نفع طالبان تمام شده و باعث تقویت طالبان و گسترش نفوذ آن‌ها در مناطق مختلف کشور گردیده است.

اعلام هدف سیاسی جلوگیری از قدرت‌گیری مجدد طالبان و تلاش برای موقعیت قانونی بخشیدن به آن‌ها در چوکات "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" توسط اشغال‌گران امپریالیست امریکایی در واقع از یک جهت خلاصه کردن "مشکل افغانستان" به "مشکل طالبان" است و چنانچه گویا این "مشکل" رفع گردد، از نظر آن‌ها افغانستان گل و گلزار خواهد شد. اما این واقعیت ندارد.

اول این‌که: اگر بخواهیم "مشکل افغانستان" را در موضوع عمده آن خلاصه کنیم باید بگوییم که "مشکل افغانستان" مشکل حضور نیروهای اشغال‌گر امپریالیستی و ارتجاعی خارجی و حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده در کشور است.

دوم این‌که: جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده صرفاً به جنگ طالبان، یا به بیان بهتر بخش مربوط به رهبری اصلی آن‌ها، علیه اشغال‌گران و رژیم خلاصه نمی‌گردد. طبق بیان خود اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی: «در افغانستان بیست گروه "تروریست" بین‌المللی فعال است و این کشور به لانه زنبور می‌ماند.» واضح است که تمامی این گروه‌ها زیر رهبری طالبان و تحت درفش آن‌ها حرکت نمی‌کنند و یک تعدادشان، فعالیت‌های مستقل از طالبان دارند و در صورتی که جناح مربوط به رهبری اصلی طالبان به فرض محال،



یا حداقل بسیار مشکل، به اشغال‌گران و رژیم پوشالی تسلیم هم شوند، بقیه نیروها به جنگ ادامه خواهند داد و از طریق جلب و جذب نیروهای ناراضی از رهبری تسلیم شده طالبان تقویت خواهند شد.

سوم این‌که: طالبان خودشان نیروهای شان را به سه بخش تقسیم می‌کنند:

بخش اول "جهادی‌های پان اسلامیت".

بخش دوم "مجاهدین ناسیونالیست".

بخش سوم "نیروهای اجیر".

بخش اول اجندای بین‌المللی و جهانی دارد و هدف شان صرفاً در محدوده افغانستان خلاصه نمی‌گردد.

بخش دوم از نظر خودشان اجندای کشوری و ملی دارد و نه بین‌المللی و جهانی، در مجموع خواست اصلی شان خروج قوای اشغال‌گر ناتو به رهبری امپریالیست‌های امریکایی از افغانستان است و حداکثر خواهان برقراری مجدد امارت اسلامی افغانستان هستند.

بخش سوم نیروهای اجیر است که برای پیش‌برد فعالیت‌های نظامی مشخص اجیر می‌شوند و در بدل پول فعالیت‌های نظامی معینی را پیش می‌برند.

واضحاً به نظر می‌رسد که صلاحیت‌های رهبری نیروهای طالبان بیش‌تر به دست افراد مربوط به گروه اول یا جهادی‌های داخلی و خارجی است، ولی نیروهای شان در مجموع به‌طور عمده متشکل از ناسیونالیست‌ها یا بخش دوم است، در حالی که بخش سوم نه از صلاحیت‌های رهبری برخوردار است و نه عمدگی دارد بلکه یک بخش فرعی محسوب می‌گردد.

در صورتی که رهبری طالبان در مسیر تسلیمی و تسلیم‌طلبی در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده یعنی تلاش برای موقعیت قانونی یافتن در چهارچوب رژیم دست‌نشانده بیفتد، به آن برسد و در موقعیتی مثل موقعیت فعلی رهبری حزب اسلامی گلبدین قرار بگیرد، همان‌گونه که هم‌اکنون حزب اسلامی گلبدین در مسیر انحلال قرار گرفته است، طالبان نیز در چنین مسیری قرار خواهند گرفت:

آن‌ها در قدم اول بخش جهادی‌های خود را به‌طور قطع از دست می‌دهند. آن‌ها، به‌خصوص خارجی‌های شان، یا به نیروهای ارتجاعی اشغال‌گر موجود داعشی در نقاط مختلف کشور می‌پیوندند، یا از افغانستان خارج می‌شوند و یا هم دست‌بندی یا دسته‌بندی‌های جدیدی برای پیش‌برد "جهاد" شان در افغانستان به وجود می‌آورند.

در قدم دوم ناسیونالیست‌های شان را از دست می‌دهند. آن‌ها یا دسته‌بندی‌های جدیدی برای پیش‌برد "جهاد" شان در افغانستان به وجود می‌آورند یا به دسته‌های موجود جدا شده از رهبری اصلی طالبان می‌پیوندند، یا خودشان به‌شکل مستقل با اشغال‌گران و رژیم داخل معامله می‌شوند.

در قدم سوم بخش نیروهای اجیرشان ترجیح خواهند داد که با اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی مستقلانه داخل معامله شوند و مبالغ مربوط به خودشان را خود حصول کنند.

بدین ترتیب طالبان تسلیم شده به اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی و دارای موقعیت قانونی در رژیم دست‌نشانده به دسته کوچکی از مولوی‌ها و ملاها مبدل خواهند شد که برای پیروزی در انتخابات رژیم هیچ چانس نخواهند داشت. در چنین صورتی امیرالمؤمنین طالبان حداکثر خواهد توانست لقب "مولوی دیزل" افغانستان را به‌خود اختصاص دهد. (1)

چهارم این‌که: محرک عمده و عینی جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده، حالت تحت اشغال بودن و حالت تحت حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده بودن کشور است، زیرا همین وضعیت است که احساسات استقلال طلبانه توده‌های مردم علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده را بر می‌انگیزاند و آن‌ها را به میدان‌های جنگ می‌کشانند.

البته رهبری طالبان به دلیل داشتن آمادگی‌های جنگی قبلی توانستند کلاً این احساسات را به‌طرف خودشان بکشانند، سازمان‌دهی و بسیج کنند و شعارهای شان را بر این احساسات و آمادگی‌های جنگی توده‌یی تحمیل کنند. اما بعد از

(1) -- چندین سال قبل زمانی که حزب مردم پاکستان بر سر قدرت بود و بی نظیر بوتو در پاکستان نخست وزیر بود، مولوی فضل الرحمان با حزب مردم پاکستان و بی نظیر بوتو رابطه حسنه برقرار کرده بود و از حزب حاکم و دولت حاکم کمک می‌گرفت. یکی از این کمک‌ها که گویا قابل توجه نیز بوده است دریافت چندین تانکر دیزل توسط مولوی فضل الرحمان بود. او پس از آن به مولوی دیزل معروف شد و تا حال به همین نام یاد می‌گردد.

وفات ملا عمر، دارای رهبری و تشکیلات واحدی نیستند و چند پارچه شده اند. این وضعیت به یک معنی به مفهوم از دست دادن حضور انحصاری در میدان جنگ و موقعیت انحصاری در رهبری جنگ است. بنابراین حتی در وضعیت فعلی نیروهای ملی، دموکراتیک و انقلابی، مشخصاً ملی-دموکراتیک نوین و مانوئیست‌ها، به شرط آماده بودن خودشان، از لحاظ عینی در موقعیت بهتری، نسبت به چند سال قبل، برای داخل شدن در میدان جنگ قرار دارند.

در صورت کشانده شدن رهبری طالبان به طرف تسلیمی و تسلیم‌طلبی در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده، وضعیت خطیری به وجود می‌آید و ممکن است بر احساسات استقلال طلبانه و آمادگی‌های جنگی توده‌های مردم کشور ضربات هولناک و کشنده وارد گردد و کل مقاومت علیه اشغال‌گران و پوشالیان با فطور بسیار جدی مواجه شود. اما می‌توان- و باید - این چرخش هولناک وضعیت سیاسی و نظامی در کشور را با خطرات و ضایعات هرچه کمتر از سر گذشتاند و در وضعیت مناسب عینی و ذهنی بهتری نسبت به حال برای داخل شدن در میدان جنگ قرار گرفت. بنابراین شکست و تسلیمی رهبری طالبان می‌تواند- و باید- به مفهوم شکست کل جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده آنان نباشد و حتی می‌تواند- و باید- زمینه‌های عینی و ذهنی بهتری در جامعه برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه نیروهای اشغال‌گر امپریالیستی و ارتجاعی خارجی و رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران به وجود بیاید.

اما گمان نمی‌رود که رهبران طالبان با توجه به تمامی مطالبی که در سطور فوق بیان داشتیم خود را در مسیر خودکشی سیاسی تسلیمی و تسلیم طلبی در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده قرار دهند و برای موقعیت قانونی یافتن در چهارچوب رژیم دست‌نشانده و قانون اساسی سرهم‌بندی شده آن تلاش کنند. فشرده تمام دلایل آن را باید در خود فرمول‌بندی متناقض "جلوگیری از قدرت‌گیری مجدد طالبان و تلاش برای موقعیت قانونی بخشیدن به آن‌ها" جستجو نمود که قسمت اول آن در تناقض با قسمت دومش قرار دارد.

2 -- وقتی اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی کل هم‌وغم شان را روی این مسئله متمرکز نمایند که از قدرت‌گیری مجدد طالبان جلوگیری نمایند، در واقع عملاً اعلام می‌نمایند که قادر به نابودی مقاومت علیه خودشان، حتی مقاومت طالبانی، نیستند و فقط می‌توانند از قدرت‌گیری سرتاسری آن‌ها جلوگیری نمایند. درین صورت چرا باید توقع داشته باشند که علیرغم این ناکامی شان، که برای مقاومت یک ملت ضعیف و فقیر و آن‌هم در مقابله با ابرقدرت امپریالیستی یکه‌تاز جهان یک موفقیت بزرگ است، مقاومت کنندگان به‌جای ادامه مقاومت در جست‌وجوی فضای امن در زیر سایه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی بیفتند؟

در واقع ادامه مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی فقط زمانی به جست‌وجوی فضای امن در زیر سایه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده مبدل می‌گردد که:

یک: مقاومت کنندگان در چنان وضعیت وخیمی از لحاظ نظامی قرار بگیرند که برای "نجات" از یک قتل عام بی‌ثمر و فقط برای نجات جان افراد "ناگزیر" از انتخاب چنین جست‌وجویی گردند.

دو: مقاومت کنندگان آن‌چنان به بحران سیاسی بیفتند که هیچ‌گونه امیدی برای ادامه مقاومت از لحاظ سیاسی برای شان باقی نماند.

سه: مقاومت کنندگان آن‌چنان به بحران ایدیولوژیک بیفتند که دیگر ادامه مقاومت برای شان بیهوده تلقی گردد و و حقانیت خود را از لحاظ ذهنی در نزد آنان از دست بدهد.

مسلماً در شرایط کنونی افغانستان و با توجه به شعار «جلوگیری از قدرت‌گیری مجدد...» که توسط خود اشغال‌گران امپریالیست مطرح گردیده است، وضعیت شماره اول نه وجود دارد و نه امکان به‌وجود آمدن آن در آینده متصور است.

بروز بحران سیاسی شدید برای مقاومت ضد اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده فقط در صورتی متصور است که اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده از طرف اکثریت مردمان کشور مورد حمایت فعال قرار بگیرند و مخالفین نیز از حمایت فعال از مقاومت دست بردارند، وضعیت رژیم روز بروز بهتر گردد و وضعیت ابرقدرت و قدرت‌های امپریالیستی اشغال‌گر روز به‌روز خوب‌تر شود و در حالت اعتلا قرار داشته باشند. اما یک رژیم سرتاپا بحران زده و ابر قدرت امپریالیستی اشغال‌گری که در خانه خودش با مخالفت نسبتاً فعال اکثریت مردمان کشورش روبه‌رو باشد، مقاومت مردمان یک کشور اشغال شده و تحت حاکمیت پوشالی یک رژیم دست‌نشانده را نمی‌توانند

دچار بحران سازند، آن‌هم در حالی که این ابر قدرت امپریالیستی اشغال‌گر و رژیم دست‌نشانده اش مورد مخالفت روز افزون قنرت‌های رقیب منطقه بی و جهانی و همسایگان کشور اشغال شده نیز قرار داشته باشند.

3 - گرچه این درست است که جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده در ظرف بیش‌تر از یک‌ونیم دهه گذشته ضربات کاری ای بر نیروهای اشغال‌گر امپریالیست و رژیم پوشالی وارد کرده و طولانی‌ترین جنگ ایالات متحده آمریکا در خارج از آن کشور را رقم زده است. اما به دلیل این‌که رهبری این جنگ در طول این مدت به دست طالبان یعنی یک نیروی ارتجاعی فیودالی- بورژواکمپرادوری آغشته به شوونیزم غلیظ ملیتی و جنسیتی قرار داشته است، جنگ مذکور تا حال نتوانسته است ظرفیت تام و تمام مردمان کشور ما را در مقاومت ملی تبارز دهد.

الف -- علیرغم این‌که دهقانان فقیر روستایی، کارگران آواره افغانستانی در پاکستان، ایران و کشورهای عربی خلیج و چوپانان فقیر کوچی اکثریت به اتفاق نیروهای جنگی طالبان را تشکیل می‌دهند، اما به دلیل ماهیت فیودالی- بورژواکمپرادوری طالبان، نه تنها نیروی بالقوه عظیم مبارزاتی طبقاتی آن‌ها در خدمت به مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی، حتی به صورت قسمی، فعال نمی‌گردد، بلکه یا وسیعاً ضایع می‌گردد و یا حتی به کانال‌های انحرافی می‌افتد. مثلاً یک معضله بزرگ اجتماعی در جامعه افغانستان دشمنی‌های شخصی، خانوادگی و حتی طایفه‌یی و قبیله‌یی میان افراد، خانواده‌ها، طایفه‌ها و قبیله‌ها است. صرف‌نظر از این‌که درین دشمنی‌ها چه کسی یا کسانی متجاوز و چه کسی یا کسانی مورد تجاوز هستند، طالبان ازین دشمنی‌ها برای جلب و جذب افراد به صفوف نیروهای نظامی شان استفاده می‌نمایند.

ب - مقاومت طالبان از لحاظ خواست استقلال‌خواهی ناقص یعنی خواست تبدیل حالت مستعمراتی افغانستان به حالت نیمه مستعمراتی یک مقاومت قسمی و ناپیگیر است. قسمی بودن و ناپیگیر بودن این مقاومت قبل از همه به ماهیت طبقاتی فیودالی- بورژواکمپرادوری طالبان مربوط است. این ماهیت باعث می‌گردد که افق دید و مشی سیاسی طالبان در مجموع از دایره و چهارچوب مناسبات امپریالیستی- ارتجاعی بین‌المللی کنونی فراتر نرود و خواست‌های شان در محدوده نظام حاکم جهانی قید بماند. در واقع در جهان کنونی مناسبات ارتجاعی نیمه فیودالی مستقل از امپریالیزم نمی‌تواند وجود داشته باشد، بلکه این مناسبات فقط در شرایط مستعمراتی یا نیمه‌مستعمراتی می‌تواند وجود داشته باشد.

درین‌جا منظور این نیست که طالبان به‌جای حالت مستعمراتی افغانستان صرفاً در آینده خواهان یک حالت نیمه مستعمراتی برای کشور هستند، بلکه هم اکنون نیز در مناطق پای‌گاهی شان در صدد برقراری مناسبات مستقلانه حقیقی و همه جانبه نیستند بلکه فقط موجودیت نظامیان اشغال‌گر و پوشالی را درین مناطق نمی‌خواهند و غیر از آن به هیچ تلاشی برای برهم زدن مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حتی فرهنگی حاکم ارتجاعی، که با رشته های متعدد در پیوند با مناسبات امپریالیستی اشغال‌گرانه حاکم قرار دارد، و پایه ریزی مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حقیقتاً مستقل و حقیقتاً ملی نمی‌پردازند.

در واقع به ندرت اتفاق می‌افتد که طالبان جلو اجرای برنامه‌های بازسازی امپریالیستی و ارتجاعی حاکم در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به معنای واقعی کلمه بایستند، بلکه فقط اجرای برنامه‌های مذکور، و مشخصاً اجرای برنامه‌های تحت تأمین امریکایی‌ها، را زیر کنترل شان می‌گیرند که آن‌هم در اکثر موارد به‌خاطر ایجاد نوعی درآمد زایی جمعی عمومی یا گروپیک و یا هم فردی برای خود طالبان روی دست گرفته می‌شود. بنابراین برنامه‌های مذکور تقریباً بدون مانع، و البته با مصارف گزاف‌تر نسبت به مناطق تحت کنترل رژیم پوشالی، پیش می‌رود و فقط قدرت سیاسی کنترل کننده برنامه‌های مذکور تبدیل می‌گردد، یعنی جای رژیم پوشالی را "امارت اسلامی طالبان" و کمسیون‌های گوناگون آن می‌گیرد.

این وضعیت باعث می‌گردد که اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده شان به آسانی و سادگی به مناطق پای‌گاهی آن‌ها دست‌رسی داشته باشند و به ذرایع مختلف از رشد و گسترش روحیه مقاومت‌طلبی حقیقی در میان مردم جلوگیری نمایند و اگر این روحیه را به‌طور کلی از بین برده نتوانند حداقل به‌صورت قسمی تخریب کنند. همچنان قادر باشند که شبکه‌های استخباراتی شان را درین مناطق به آسانی فعال سازند.

برعلاوه طالبان در جریان "استفاده" از تضادها میان قدرت‌های امپریالیستی نیز دچار این‌گونه محدودیت‌ها می‌شوند و بیش‌تر از آن‌که از تضادهای مذکور به نفع مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی استفاده نمایند، خود مورد استفاده قدرت‌های امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی رقیب امپریالیست‌های اشغال‌گر در کشور قرار

می‌گیرند. همچنین است "استفاده" از تضادهای قدرت‌های ارتجاعی منطقه با اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی در مورد مسایل مربوط به منطقه آسیای میانه، شرق میانه، جنوب آسیا و خود افغانستان.

پ -- طالبان عمیقاً و وسیعاً آغشته به سموم شوونیزم غلیظ طبقات حاکمه ملیت پشتون در قبال ملیت‌های غیرپشتون کشور است. به همین جهت قادر نیستند مثل وحدت ملی میان تمامی ملیت‌های ساکن در کشور باشند. به‌طور مثال چوپانان فقیر کوچی پشتون‌های زحمت‌کش تهی‌دستی هستند که شیوه زندگی سخت و طاقت‌فرسایی دارند و محرومیت آن‌ها فوق‌العاده عمیق و وسیع است یعنی هنوز تا حد قابل توجهی از چنبره عقب‌ماندگی‌ها و محرومیت‌های شیوه زندگی ماقبل فیودالی (مال‌داری قبیله‌یی و طایفه‌یی خانه‌به‌دوش) نجات حاصل نکرده‌اند. اما طالبان به دلیل ماهیت آغشته بودن شان به سموم غلیظ شوونیزم طبقات حاکمه ملیت پشتون قادر نیستند این محرومیت طبقاتی عمیق و وسیع آن‌ها را در یک مسیر طبقاتی ضد فیودالی- ضد بورژواکمپرادوری و ضد امپریالیستی به‌طرف برپایی و پیش‌برد مقاومت متحد و وسیع سرتاسری علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده سمت‌وسو دهند. در نتیجه برای بسیج آن‌ها به انگیزه‌ها، وسایل و طرقی پناه می‌برند که نه تنها در نهایت بلکه به‌صورت فوری به نفاق ملیتی در کشور دامن می‌زند و به نفع اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده تمام می‌شود و آن‌ها را قادر می‌سازد که به سازمان‌دهی نیروهای "حربکی" حتی در میان غیر پشتون‌هایی که خود را به‌حق یا به‌ناحق تحت تهدید کوچیان پشتون می‌دانند بپردازند.

ت -- طالبان نه تنها ظرفیت جان‌بازی نصف نفوس جامعه یعنی زنان را در خدمت به جنگ مقاومت شگوفا ن ساخته و بسیج نکرده‌اند بلکه عمداً این ظرفیت را به‌طور روزمره ضایع می‌سازند. درین‌مورد صراحتاً باید گفت که شوونیزم غلیظ زن‌ستیزانه و مردسالارانه طالبان به نفع اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده و به ضرر برپایی و پیش‌برد یک مقاومت ملی عمومی در برگیرنده زنان و مردان کشور عمل می‌نماید. به‌طور مثال در حالی که رژیم دست‌نشانده و مقدم بر آن اشغال‌گران امپریالیست مدام در مورد حقوق زنان و مبارزه علیه شوونیزم مردسالار گلو پاره می‌کنند، طالبان در مناطق شان وسیعاً به مسدود کردن مکاتب دخترانه می‌پردازند. چنانچه چندی قبل از قول رئیس معارف ولایت قندهار گفته شد که در طول پانزده سال گذشته در تمامی ولسوالی‌های ولایت قندهار حتی یک دختر از صنف دوازدهم فارغ نگردیده است و تمامی دخترانی که از صنف دوازدهم فارغ شده و سپس در امتحان کاکور پوهنتون‌ها شرکت کرده‌اند فارغان صنف دوازدهم لیسه‌های شهر قندهار بوده‌اند. یا مثلاً باربار و در مناطق مختلف دیده شده است که کسی یا کسانی بعد از کشتن زن یا دخترشان به مناطق طالبان پناه برده و حتی در آن‌جاها تفنگ طالبان را به‌شانه انداخته‌اند و به این طریق از مجازات‌هایی یافته‌اند.

چندین سال قبل یک خبرنگار انگلیسی در صحبت با یکی از هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان گفته بود که طالبان امکان رشد و گسترش دارند، ولی شما ندارید، چرا که شما را مردم افغانستان رد کرده‌اند. آن هوادار حزب در جواب گفته بود که مردم افغانستان رویونیست‌های خلقی و پرچمی و اربابان اشغال‌گر سوسیال‌امپریالیست شان را رد کرده‌اند نه ما را و ما خود بخشی از آن رد‌کنندگان مردمی بوده‌ایم. در آن زمان برای بعضی از رفقای ما این استنباط حاصل شد که ممکن است امپریالیست‌های اشغال‌گر، مشخصاً امپریالیست‌های اشغال‌گر انگلیسی، رشد و گسترش طالبان را به مثابه حربه‌ای برای جلوگیری از رشد و گسترش جنبش ملی مردمی و انقلابی افغانستان و حضور فعالش در میدان کارزار جنگ مقاومت استفاده نمایند. حالا ممکن است چنین استفاده‌ای به عمل آمده باشد یا به عمل نیامده باشد، ولی یکی از نتایج عملی رشد و گسترش طالبان در افغانستان از آن زمان تا حال این بوده است که به‌صورت مستقیم یا غیر مستقیم، به عنوان یکی از عوامل، از رشد و گسترش جنبش ملی مردمی و انقلابی افغانستان و حضور فعالش در میدان کارزار جنگ مقاومت، یعنی برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی، جلوگیری نماید.

مسلم است که جنبش ملی مردمی و انقلابی افغانستان بدون مواجهه جدی ایدیولوژیک-سیاسی، و در صورت مورد حمله قرار گرفتن از طرف طالبان دست‌زدن به مواجهه برحق مسلحانه دفاعی در مقابل آنان، به‌خاطر حضور فعال در میدان کارزار جنگ مقاومت، نمی‌تواند در مقابل این چلنج پیروز گردد. ولی مسلم است که اگر ما بتوانیم بر ضعف‌ها و کمبودهای مان فایق آییم و تمامی توان‌مندی‌های بالقوه خود را به توان‌مندی‌های بالفعل بدل کنیم، به‌طور قطع قادر خواهیم بود در مقابل این چلنج پیروز شویم، از مرحله تدارک برای برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی و اشغال‌گران مرتجع داعشی مؤفقاانه عبور کنیم و به مرحله حضور در میدان نبرد و پیش‌برد مقاومت جنگ وارد گردیم.

جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی می‌تواند- و باید- تمامی محدودیت‌های طبقاتی، ملی ضد امپریالیستی، ملیتی و

جنسیتی مقاومت ارتجاعی قسمی طالبانی را رفع نماید و خیلی خیلی بیش‌تر از مقاومت مذکور، اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده و همچنان اشغال‌گران مرتجع داعشی را به ستوه بیاورد، اشغال‌گران را به فرار از افغانستان مجبور سازد، رژیم دست‌نشانده را سرنگون نماید و سرانجام حالت افغانستان اشغال شده را صرفاً به حالت نیمه مستعمراتی مبدل نماید بلکه استقلال و آزادی حقیقی کشور و مردمان کشور را تأمین نماید.

## نزدیکی‌های بیش‌تر با هند و تشدید فشارهای گوناگون بر پاکستان

هند در زمان لشکرکشی‌های تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه استعمارگران انگلیسی بالای افغانستان تحت انقیاد استعمار انگلیس قرار داشت. به همین جهت هر سه لشکرکشی تجاوزکارانه استعمارگران انگلیسی بالای کشور توسط هند برتانوی و قوای نظامی آن صورت گرفت. برعلاوه در طول هشت دهه دوام سلطه استعمار انگلیسی بر افغانستان در مجموع، پیش‌برد امور گوناگون مربوط به افغانستان بخشی از مسئولیت‌های حکومت هند برتانوی بود.

مجموع مداخله‌گری‌های استعمارگران انگلیس‌ها علیه امان‌الله خان، به شمول شورش سقوی و حرکت‌های محیلانه نادر غدار برای تصرف قدرت سیاسی کابل، تحت پوشش مبارزه علیه حکومت سقوی، نیز از طریق هند برتانوی دامن زده شد و توسط حکومت هند برتانوی رهبری گردید.

در زمان لشکرکشی تجاوزکارانه سوسیال امپریالیست‌های شوروی بر افغانستان و اشغال کشور توسط آن‌ها در طول تقریباً یک دهه، هند یکی از متحدین سیاسی سوسیال امپریالیزم شوروی و یکی از دوستان نزدیک رژیم پوشالی دست‌نشانده اشغال‌گران در افغانستان بود.

و اکنون هند ارتجاعی مستعمراتی یا نیمه مستعمراتی نقش سنتی ای را که در طول تقریباً دو قرن گذشته در قبال افغانستان بر عهده داشته است، یعنی تجاوز بر افغانستان و اشغال کشور یا همراهی با متجاوزین و اشغال‌گران این کشور، یک‌بار دیگر بر عهده گرفته است. هند در زمان آغاز تجاوز امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی بر افغانستان و اشغال کشور توسط آن‌ها، حتی تضاد خصمانه شدید و دیر پای خود با پاکستان را به فراموشی سپرد و در حالی‌که حکومت پاکستان تمامی پایگاه‌های نظامی بحری، هوایی و زمینی ارتش پاکستان و تمامی راه‌های مواصلاتی خود را در اختیار ارتش‌های متجاوز امپریالیست بر افغانستان قرار داد، برای ارائه "خدمات" مشابه اظهار آمادگی نمود. برعلاوه پس از شکل‌گیری رژیم دست‌نشانده در کابل، هند به یکی از قدرت‌های اصلی کمک‌کننده به برنامه بازسازی استعمارگرانه اشغال‌گران امپریالیست و وطن‌فروشانه رژیم دست‌نشانده مبدل گردید و تا حال به ایفای این نقش خود ادامه می‌دهد.

سال گذشته دولت هند یک قرارداد همکاری نظامی با دولت امریکا منعقد نمود. طبق این قرارداد، دولت هند تمامی پایگاه‌های بحری و هوایی خود را برای سوخت‌گیری و ترمیم در اختیار نیروهای بحری و هوایی ایالات متحده امریکا قرار می‌دهد. در آن موقع ذهنیت‌ها بیش‌تر متوجه سمت‌وسوی ضد چینی این قرارداد نظامی گردید و ما ضمن تائید این نتیجه‌گیری گفتیم که قرارداد مذکور در عین حال در رابطه با مسایل مربوط به افغانستان نیز می‌تواند مورد استفاده دولت‌های امریکا و هند قرار بگیرد.

اکنون که "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" واضحاً به عنوان "استراتژی جدید امریکا در افغانستان و جنوب آسیا" مطرح گردیده است، نقش قرارداد همکاری نظامی میان دولتین امریکا و هند در رابطه با افغانستان، بیش‌تر از پیش، واضح و روشن گردیده است، به‌خصوص که در چهار چوب این "استراتژی جدید" از یک‌طرف «نزدیکی‌های بیش‌تر با هند» و از طرف دیگر «تشدید فشارهای گوناگون بر پاکستان» به‌صورت توأم مطرح می‌گردد.

نزدیکی‌های بیش‌تر امریکا با هند به مفهوم نزدیکی‌های بیش‌تر سیاسی و نظامی امریکا با هند، علاوه از اجرای قرارداد همکاری نظامی سال گذشته میان آن‌ها، است و فعلاً شامل موارد ذیل می‌گردد:

(الف) - همکاری جدی‌تر اقتصادی هند با رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست در افغانستان.

(ب) - همکاری نزدیک میان دولتین امریکا و هند به‌خاطر برچیدن پایگاه‌های امن "هراس افگنان" در منطقه و تشدید فشار بر پاکستان به‌صورت مشترک و دوجانبه به این منظور.

(پ) - فروش سلاح‌ها و تجهیزات پیش‌رفته امریکایی به هند، به‌خصوص طیارات جنگی پیش‌رفته فانوم.

همکاری جدی‌تر هند با رژیم دست‌نشانده جوانب مختلف دارد.

یکی از جوانب آن، افزایش بیش‌تر صادرات افغانستان از طریق بندر چابهار ایران به هند است که از قبل شروع شده است و قرار است بیش‌تر افزایش یابد. یک مورد دیگر آن صدور میوه‌های خشک قیمتی افغانستان از طریق هوایی به هند است که آن هم از قبل شروع شده است و قرار است بیش‌تر از پیش افزایش یابد. مورد دیگر می‌تواند صدور سنگ‌های قیمتی افغانستان از طریق هوایی به هند باشد. بالمقابل افغانستان می‌تواند راه ترانزیتی تجارتي برای هند به کشورهای از قبیل ازبکستان، تاجکستان، قرغیزستان و قزاقستان در آسیای میانه از طریق بندر چابهار ایران به هرات و سپس حیرتان و شیرخان بندر در شمال افغانستان به آن کشورها فراهم نماید.

جنبه دیگری از همکاری بیش‌تر اقتصادی هند با افغانستان سهم‌گیری اقتصادی بیش‌تر هند در بازسازی اقتصادی افغانستان در اعمار پروژه‌های بزرگ گوناگون، از قبیل اعمار راه‌ها، بندهای آب‌گردان، بندهای برق، استخراج معادن، ساختمان‌های مهم و غیره، در نقاط گوناگون افغانستان است.

ظاهراً قرار است که افزایش همکاری‌های هند با افغانستان شامل اعزام نیروهای نظامی هند به کشور باشد، ولی یقیناً شامل افزایش همکاری‌ها در آموزش‌دهی نظامیان رژیم دست‌نشانده و تحویل‌دهی تجهیزات نظامی به آن‌ها خواهد بود.

نزدیکی بیش‌تر هند با امریکا یقیناً جنبه‌های مستقیم و غیر مستقیم نظامی، به شمول استفاده از نیروهای هندی، خواهد داشت. مثلاً هند به‌خاطر تحت فشار قرار دادن بیش‌تر پاکستان و مقدم بر آن سرکوب مبارزات آزادی‌خواهانه کشمیریان، حضور نظامی سرکوب‌گرانه خود در هند را افزایش خواهد داد و همچنان ممکن است به جدایی‌طلبان بلوچ در پاکستان بیش‌تر از پیش کمک برساند.

تشدید فشارها بر پاکستان قبل از همه شامل تشدید فشارهای اقتصادی بر پاکستان خواهد بود که از قبل با قطع کمک‌های نظامی امریکا به پاکستان شروع شده است. یقیناً پاکستان به‌خاطر اخراج رهبران طالبان از خاک پاکستان شدیداً تحت فشار امریکا، هند و سایر متحدین امریکا در منطقه و سایر نقاط جهان قرار خواهد گرفت. این احتمال وجود دارد که رژیم پوشالی با حمایت امریکا و متحدینش شکایت از دولت پاکستان را به سازمان ملل متحد ببرد و خواهان وضع تحریم‌های اقتصادی علیه پاکستان گردد. این امکان قویاً وجود دارد که استفاده از طیارات بی‌پیلوت علیه مواضعی در پاکستان که توسط نیروهای امریکایی مربوط به طالبان اعلام گردد، از سر گرفته شود و تشدید گردد.

## **تشدید صف‌بندی امپریالیستی – ارتجاعی علیه چین و روسیه**

### **در اتحاد با امپریالیست‌های اروپایی، جاپان، استرالیا و هند**

یکی از جنبه‌های مهم اما اعلام نشده "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" یا "استراتژی جدید امریکا در افغانستان و آسیای جنوبی" تشدید صف‌بندی امپریالیستی- ارتجاعی علیه چین و روسیه است که در اتحاد با هند و امپریالیست‌های اروپایی، جاپان و استرالیا پیش برده می‌شود. شرکای کوچک‌تر این اتحاد امپریالیستی- ارتجاعی در پهلوی امپریالیست‌های امریکایی و متحدین بزرگش، فعلاً کشورهای مثل کوریای جنوبی، تایوان، عربستان سعودی و اسرائیل هستند، کما این‌که کشورهای مثل کوریای شمالی و تا حد زیادی پاکستان و ایران فعلاً به صف‌بندی طرف مقابل تعلق دارند.

فعلاً چهار نقطه متشنج درجه اول در جهان وجود دارد:

1-- شرق اوکراین و کریمیه در اروپای شرقی،

2 -- عراق و سوریه در شرق میانه،

3 -- افغانستان در وسط آسیای میانه، جنوب آسیا و شرق میانه

و

4 – کوریای جنوبی و کوریای شمالی در شرق دور.

در اروپای شرقی، امپریالیست‌های روسی از "زیادت‌خواهی‌ها" و پیش‌روی‌های وسیع امپریالیست‌های امریکایی و متحدین اروپایی‌اش در ناتو به طرف مرزهای غربی روسیه به تنگ آمده و به جنگ متوسل شدند. در نتیجه پیش‌روی‌های مذکور حتی یک کشور از کشورهای اروپای شرقی در پهلوی روسیه باقی نمانده و همه به متحدین امریکا در ناتو مبدل شدند. بالمقابل امپریالیست‌های روسی در تلاش برای ملحق ساختن بخش‌های روسی زبان اوکراین به جنگ متوسل شده و کریمیه را رسماً و بخش شرقی روسی زبان اوکراین را عملاً از اوکراین جدا ساخته و به روسیه ملحق ساختند. عکس‌العمل متقابل امپریالیست‌های امریکایی و متحدین اروپایی‌اش در ناتو آن بود که سیستم دفاع موشکی امریکا را در جمهوری چک و پولند و قطعات نظامی امریکایی، انگلیسی و آلمانی ناتو را در چند نقطه دیگر از کشورهای اروپای شرقی مستقر ساختند. عکس‌العمل متقابل امپریالیست‌های روسی آن بوده است که بخش مهمی از سیستم موشکی خود را، به شمول سیستم موشکی اتمی، در نزدیکی مرزهای غربی روسیه مستقر نموده و به طرف سیستم‌های دفاع موشکی امریکا مستقر در پولند و جمهوری چک و سایر اهداف نظامی در اروپای شرقی، اروپای مرکزی و اروپای غربی توجیه نموده اند. این صفت‌بندی متقابل نظامی کماکان ادامه دارد و شکل یک تنش سیاسی- نظامی مزمن را اختیار کرده است.

در شرق میانه جنگ‌های امپریالیستی- ارتجاعی امپریالیست‌های امریکایی، متحدین امپریالیست اروپایی امریکا و قدرت‌های ارتجاعی عربی وابسته‌شان از یک‌طرف و امپریالیست‌های روسی و وابستگان ایرانی و عربی‌شان از طرف دیگر، علیه خلق‌های کشورهای شرق میانه و هم‌دیگر‌شان، به ویژه در عراق و سوریه، در زیر پوشش جنگ علیه دهشت و وحشت ارتجاعی داعشی و به شکل مخلوطی از تباری و تقابل امپریالیستی- ارتجاعی پیش برده می‌شود. موضوع کردها در ترکیه، سوریه، عراق و ایران که از ده‌ها سال به این‌طرف حاد بوده و با فراز و نشیب پیش رفته است؛ و همچنان حملات و تهاجمات عربستان سعودی و متحدین عربی‌اش بر یمن به منظور حفظ سلطه سلاطین و شاهزادگان سعودی بر مردمان آن کشور در زیر پوشش مقابله با توسعه طلبی‌های جمهوری اسلامی ایران در "جهان عرب"، که از ریشه‌ها و سوابق تاریخی برخوردار است؛ نیز بر محور کنونی جنگ امپریالیستی- ارتجاعی در عراق و سوریه، در منطقه حساس شرق میانه وجود دارد و به نوبه خود روی اوضاع منطقه تأثیر گذار است. تمامی این پیچیدگی‌های سیاسی و نظامی در منطقه باعث حاشیوی شدن مشکل خلق فلسطین شده و به نفع صهیونیسم و مدافعین امپریالیستی آن، مشخصاً امپریالیزم امریکا، تمام شده است.

تمامی این جنگ‌ها شکل یک تنش سیاسی- نظامی مزمن را اختیار کرده و به مثابه اژدهای هزار سر تمامی امکانات و منابع منطقه را می‌بلعد. اخیراً حرکت آشکار استقلال طلبانه "اقلیم کردستان" عراق نیز بر آن افزوده شده است. گرچه فعلاً در ظاهر این حرکت آشکار استقلال طلبانه مورد مخالفت امریکا قرار گرفته است، ولی در صورتی که در آینده نزدیک از حمایت رسمی یا عملی امریکا برخوردار گردد، تمامی کشورهای عراق، ایران، سوریه و ترکیه، بیش‌تر از پیش دچار تنش خواهند شد و این تنش دامن کل کشورهای شرق میانه را خواهد گرفت. فراموش نکنیم که امپریالیست‌های امریکایی چندین سال قبل نقشه یک کردستان مستقل در شرق میانه را ترسیم کرده بودند و احتمال دارد که حرکت استقلال طلبانه فعلی "اقلیم کردستان" عراق اولین گام در تطبیق نقشه مذکور باشد. اگر چنین باشد باید گام‌های بعدی در تطبیق نقشه مذکور مبنی بر تجزیه‌های بیش‌تر در تمامی کشورهای شرق میانه و افغانستان و پاکستان را شاهد باشیم.

مهم‌ترین تحول نسبتاً جدید در رابطه با جنگ افغانستان، شکل گرفتن اتحاد هند با امریکا و دور شدن از روسیه و دور شدن پاکستان از امریکا و شکل گرفتن اتحاد بیش‌ترش با چین و همچنان شکل گرفتن اتحاد پاکستان با روسیه و ایران در رابطه با افغانستان، در منطقه جنوب آسیا، است. یکی از اهداف مهم اقتصادی امپریالیست‌های اشغال‌گر امریکایی از طرح و تطبیق "استراتژی جدید امریکا در افغانستان" استثمار بیش‌تر منابع زیر زمینی افغانستان است و هدف اقتصادی مهم دیگرش، جلوگیری از رشد و گسترش نقشه اقتصادی عظیم چین تحت نام "راه ابریشم"، یا حداقل تحت کنترل گرفتن آن، است که چین را از طریق افغانستان، پاکستان، کشورهای آسیای میانه، ایران و ترکیه به اروپا وصل می‌نماید. به نظر می‌رسد که امپریالیست‌های امریکایی قادر به رقابت اقتصادی با این نقشه اقتصادی عظیم سوسیال امپریالیستی چین نیستند و لذا در تلاش اند که بیش‌تر از طریق اقدامات نظامی، در قالب "استراتژی جدید...." جلو آن را بگیرند یا تحت کنترلش قرار دهند.

"استراتژی جدید امریکا در افغانستان" به نام "استراتژی جدید امریکا در افغانستان و جنوب آسیا" نیز یاد می‌گردد. ازین‌قرار چگونگی برخورد امپریالیست‌های امریکایی با موضوعات مربوط به مجموع مبارزات مسلحانه در جنوب آسیا، از قبیل مبارزات مسلحانه در مناطق مختلف هند که مهم‌ترین آن‌ها جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست هند (مانونیست هند) در اکثر ایالات آن کشور و همچنان مبارزات مسلحانه در کشمیر است، نیز در چهارچوب این

"استراتژی جدید امریکا" مطرح است. حتی ممکن است جنگ به شکست کشانده شده خلق نیپال و عواقب سیاسی و نظامی آن نیز در چهارچوب استراتژی مذکور مطرح باشد. بنابراین واضح است که "چهره‌های" چنین وضعیتی دیر یا زود به مقاومت ملی مردمی و انقلابی افغانستان، ولو این‌که فعلاً فقط شکل سیاسی ضعیف دارد، نیز خواهد رسید.

بحران کوریا بحران مزمینی است که بیش‌تر از شش دهه دوام نموده است. در طول این سال‌ها در کوریا رسماً حالت جنگ از بین نرفته است و همچنان ادامه دارد. علت تشدید بیش‌تر از پیش کنونی بحران مزمین طولانی مدت کوریا، دست‌یافتن کوریا شمالی به سلاح اتمی و عکس‌العمل‌های شدید امریکا و متحدین جاپانی اش و همچنان کوریا جنوبی در مقابل آن است. اما علیرغم تهدیدات نظامی امریکا و متحدینش و همچنان اجرای تحریمات اقتصادی وسیع امریکا و متحدینش علیه کوریا شمالی و تشدید فشارهای سیاسی بر کوریا شمالی از طرف آن‌ها، کوریا شمالی مقاومت کرده و به این تهدیدات امپریالیستی تسلیم نشده است. از طرف دیگر، در شرق دور علاوه بر تشدید بحران کوریا، توسعه طلبی‌های سوسیال امپریالیستی چین در منطقه بحیره جنوبی چین نیز مزید بر علت شده است. این توسعه طلبی‌های سوسیال امپریالیستی نه تنها مورد اعتراض کشورهای منطقه مثل فلپین و ویتنام قرار گرفته است، بلکه تضاد سوسیال امپریالیستی‌های چینی با امپریالیست‌های امریکایی و جاپانی را نیز تشدید کرده است. در واقع پس از تصرف جزایر بحیره جنوبی چین توسط نیروهای نظامی چین بود که سال گذشته قرارداد همکاری نظامی میان امپریالیست‌های امریکایی و توسعه طلبان مرتجع هندی به امضا رسید و دولت هند توسط امریکایی‌ها به صف‌بندی نظامی امپریالیستی امریکا، جاپان و استرالیا در منطقه آسیا-پاسیفیک پیوست و آن صف‌بندی را همچون یک صف‌بندی نظامی امپریالیستی- ارتجاعی ضد سوسیال امپریالیزم چین تا منطقه بحر هند و جنوب آسیا گسترش داد.

## وظایف عاجلی که ما در مقابل خود داریم

"استراتژی جدید امریکا در افغانستان" یا "استراتژی جدید امریکا در افغانستان و جنوب آسیا" استراتژی ای برای خاتمه دادن به جنگ‌ها در افغانستان، منطقه و جهان نیست، بلکه استراتژی‌ای برای «کشتن بیش‌تر...» یعنی تشدید جنگ است. افزایش قوای اشغال‌گر امپریالیستی در کشور، دو برابر ساختن بمباران‌های قتل عام‌کننده در کشور، تجهیز و تسلیح بیش‌تر نیروهای مسلح رژیم پوشالی، تقویت و گسترش بیش‌تر صف‌بندی‌های سیاسی- نظامی امپریالیستی- ارتجاعی در جنوب آسیا، آسیا پاسیفیک و سراسر جهان و اعلام جنگ سرتاسری "تمدن" غرب علیه "بربریت" کشورهای تحت سلطه امپریالیزم، که شعار همیشگی استعمار غرب علیه خلق‌های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین بوده است، پیام‌آور صلح در جهان، منطقه و افغانستان نیست، بلکه پیام‌آور تشدید جنگ امپریالیستی است. این جنگ در شرایط کنونی جهان فقط جنگ علیه خلق‌های تحت ستم آسیا، آفریقا و امریکای لاتین در کشورهای خودشان نیست، بلکه جنگ علیه کارگران پناهنده سه قاره به کشورهای امپریالیستی در داخل خود کشورهای امپریالیستی نیز هست. راه یافتن فاشیزم نوین ترامپ به قصر سفید در ایالات متحده امریکا، ثمره اعلام این جنگ امپریالیستی در جهان و در خود ایالات متحده امریکا توسط ترامپ، در جریان کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری امریکا بود.

جنبش اعتراضی وسیع توده بی‌علیه این فاشیزم نوین و "دیوانگی"‌های آن در خود ایالات متحده امریکا ثابت می‌سازد که اگر این ابرقدرت امپریالیستی در شرایط کنونی جهان با یک جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی مثل جنگ مقاومت ملی مردم ویتنام علیه نیروهای متجاوز و اشغال‌گر امریکایی و متحدین شان مواجه گردد، می‌تواند از درون بپاشد، یعنی قدرت حاکمه امپریالیستی می‌تواند توسط نیروهای انقلابی خود ایالات متحده امریکا سرنگون گردد و انقلاب امریکا به پیروزی برسد. اما مقاومت ارتجاعی کنونی عمدتاً طالبانی نه تنها قادر به بسیج تمامی نیروهای بالقوه موجود مقاومتی در کشور، آن گونه که در سطور فوق بیان داشتیم، نیست، بلکه قادر به برقراری پیوند تنگاتنگ میان مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست در افغانستان و مبارزات توده‌های مردم امریکا علیه امپریالیزم در درون این دژ امپریالیستی نیز نیست.



بنابراین ما باید با تمام قوت و توان در مسیر تدارک برای برپایی هرچه اصولی‌تر و زودتر جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و پیش‌برد قاطع، اصولی و پیروزمندانه آن در آینده، به پیش رویم.

وظایف عاجلی که برای رهپیمایی درین مسیر بر عهده داریم:

- مبارزه برای استحکام و گسترش حزب به‌خاطر جوابدهی اصولی و به‌موقع به نیازمندی‌های مبارزاتی
- به وحدت رساندن تمامی شخصیت‌ها و نیروهای مارکسیست-لنینیست-مائونیست افغانستان در حزب کمونیست (مائونیست) واحد کشور.
- آغاز همکاری‌های عملی مبارزاتی با تمام شخصیت‌ها و نیروهای ملی-دموکراتیک نوین در مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده.
- توسعه و گسترش کار توده‌یی، سازمان‌دهی توده‌یی و بسیج توده‌ها در فعالیت‌های مبارزاتی توده‌یی با تکیه بر کار توده‌یی، سازمان‌دهی توده‌یی و بسیج توده‌یی در میان کارگران و دهقانان، اعم از زنان و مردان.

**مرگ بر اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده!**

**به‌پیش در مسیر تدارک برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی!**

## **حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان**

8 میزان 1396 (30 سپتامبر 2017)